



ب) مرحوم شیخ حسن کاشف الغطاء، در همین موضوع (که نمی دانیم موضوع سحر چیست) بین جریان برائت و احتیاط تردید کرده است:

«حکم المجمل هنا: إما التمسك بأصل البراءة حتى يعلم تحقق الموضوع أما لأن نوعه غير محصور فيلزم من التجنّب العسر و الحرج و أما لأن فردّه غير محصور فيلزم التجنّب ذلك لأن الأفعال لا حصر لها و إما لأن ما يتجدد من الأفعال و الأقوال لا يجري فيه حكم الشبهة المحصورة لاختصاصها بالموجودات الخارجية و أما لأن المجمل إذا بان فرد منه على وجه اليقين و هو ما اتفق عليه جاز التمسك في الباقي بالأصل لأنه يعود للشك في التكليف لا في المكلف به و أما حكمه لزوم التجنّب لأنه من الشبهة المحصورة أنواعها و لا عسر و لا حرج في تجنّب المشتبه إذ لا ضرورة تدعو إليه و دليل الاحتياط محكم في هذا و أمثاله بعد العلم بأن ما نحتاجه ليس منه.»^۱

توضیح:

۱. در مورد مجمل در این بحث می توان به اصل برائت رجوع کرد به این بیان که:
۲. اصل برائت، چون: اقسام سحر غیر محصوره است و اگر بخواهیم احتیاط کنیم، عسر و حرج لازم می آید
۳. و یا چون: اقسام محصور نیست ولی افراد آن غیر محصور است و اگر بخواهیم احتیاط کنیم، عسر و حرج لازم می آید. (افراد غیر محصوره است چون اعمال انسان محدود نیست)
۴. یا چون: اگر چه شبهه محصوره است ولی شبهه محصوره در تدریجیات منحل می شود و اجتناب در شبهه محصوره مربوط به چیزهایی است که بالفعل موجود هستند.
۵. یا چون: اگر شبهه محصوره است ولی اگر یک طرف شبهه مبین شد و معلوم شد، بقیه اطراف به شک بدوی تبدیل می شوند (و به شک در تکلیف بر می گردد)
۶. اما ممکن است بگوئیم در چنین اجمالی باید به سراغ احتیاط رفت چراکه: انواع سحر، محصوره هستند و شبهه محصوره است و اگر بخواهیم دوری کنیم، عسر و حرج لازم نمی آید (چون لازم نیست که به سراغ سحر برویم)
۷. پس وقتی آنچه به آن احتیاج داریم قطعاً سحر نیست، احتیاط می گوید از همه اطراف اجتناب کنیم.

۱. انوار الفقاهه، شیخ حسن کاشف الغطاء، ج ۵، ص ۸۳.

ما می گوئیم:

در اصول مطرح شده است که در چنین مواردی، اصل حاکم برائت است چراکه در اینجا علم اجمالی نیست بلکه بعضی از اقسام قطعاً سحر هستند (علم تفصیلی) و ما بقی، مورد شک بدوی هستند [توجه شود که قبل از مرحوم شیخ انصاری و در دوره مرحوم کاشف الغطاء بحث های مذکور از تنقیح لازم برخوردار نیست]

ج اما ممکن است بتوانیم به معنایی برای سحر دسترسی پیدا کنیم و به آن مطمئن شویم: مطلب را با عباراتی از بزرگان معاصر پی میگیریم:

مرحوم میرزا باقر زنجانی درباره بحث لغوی سحر و اصطلاحی سحر دارند:

«والحق أن التعاريف المنقولة عن أهل اللغة - كقول بعضهم: إنه ما لطف مأخذه ودقّ، وقول بعضهم: إنه صرف الشيء عن وجهه، وقول بعضهم: إنه الخدع، وقول بعضهم: إنه إخراج الباطل بصورة الحق، ونحو ذلك - كلها إشارات إجمالية إلى المعنى بمفاهيم أعم أو أخص منه، كما هو شأنهم في تفسير أكثر الألفاظ، ولا تفيد في معرفة المعنى و تشخيصه.

كما أن التعاريف المنقولة عن الفقهاء أيضا ليست تفسيرا للفظ وبيانا لمعناه و مفهومه، بل هي ذكر لبعض مصاديق المعنى، وبعضها مشتمل على تقييد المصداق بقيد يقطع معه بالحرمة، من الإضرار بالغير ونحو ذلك. ومن الواضح أن ترتب مفساد آخر على بعض مصاديق المعنى أمر لا يرتبط بحقيقة المعنى. فالمهم تعيين معنى لفظ السحر بكليته وطبيعته بالعلائم المعمولة لتشخيص الأوضاع والمعاني.

والمعنى الجامع للسحر يتردد بين مفهومين أحدهما أخص من الآخر.

أما المعنى الأخص: فهو عبارة عن إحداث أمر باطل لا حقيقة له في صورة الحقيقة، بحيث يترأى أنه إحداث أمر خارق لمجاری العادة، بمقدمات ووسائل وأسباب خفية غير معتادة للنوع وغير معهودة عندهم. والشعبذة في الحقيقة من أنواع السحر بهذا المعنى، ولكن وضع لفظها لما يرجع إلى مهارة الشخص الفاعل في اعمال جوارحه بسرعة مفرطة مانعة عن إبصار غيره لحقيقة ما يصنع، فما يصنعه شيء، وما يترأى أنه صنعه شيء آخر.

وأما المعنى الأعم: فهو عبارة عن إحداث أمر خارق لمجاری العادة، بمقدمات ووسائل وأسباب خفية غير معتادة للنوع وغير معهودة عندهم، ولا يألّفها - ولا كيفية سببّيّتها - أذهان النوع، سواء كان أمراً حادثاً تكوينياً حقيقياً - كالصحة والمرض، والحب والبغض، والمطاوعة والسلمية، ونحو ذلك مما لا يحصى - أم أمراً باطلاً لا حقيقة له ولكن يبرز بصورة الحقيقة، فيرى أنه أمر واقعيّ حقيقي، كما يبرز الدار متحركة وهي ساكنة، أو إبراز البرز بجرأً، أو البحر برأً، أو إبراز النار ولا نار، أو إبراز الوجه الكريه حسناً، أو بالعكس، ونحو ذلك.

والمعنى الأول هو القدر المتيقن من معنى السحر وما يرادفه. وربما يكون هو المنسبة إلى الأذهان من إطلاق لفظه، إلا أنه لم يحرز أنه انسابق وتبادر حاقى، بل الظاهر أنه مستند إلى شيء آخر غير وضع اللفظ، من كثرة الاستعمال أو كثرة الوجود أو كونه أجلى المصاديق وأوضحها، كما هو الشأن في المفاهيم المشككة في الصدق العرفي. وحيثنذ فاطراد استعمال لفظ السحر وما يرادفه في المعنى الجامع، وإطلاقه على كلا النوعين بلا عناية وإدعاء وتنزيل، وصحة حمل اللفظ على كلا النوعين، وعدم صحة سلبه - بما له من المعنى المرتكز - عنهما، تساعد القول بكون المعنى الموضوع له هو المعنى الجامع.^١

توضیح:

١. تعریف های اهل لغت، همگی اشاره اجمالی به معانی است که آنها یا اعم یا اخص از سحر هستند (چنانکه روش اهل لغت چنین است)
٢. هم چنین تعریف های فقها هم، تفسیر لفظ و بیان مفهوم نیست بلکه ایشان مصادیقی را برای سحر مورد اشاره قرار داده اند و برخی نیز یک «قیودی» را اضافه کرده اند که حکم در حقیقت دائر مدار آنها می شود [حقیقت تقييدیه] مثل اینکه گفته اند «سحری که اضرار به غیر می زند» (که معلوم است اضرار به غیر مطلقاً حرام است چه از سحر باشد و چه از غیر سحر)
٣. و روشن است: اینکه برخی از مصادیق به سبب مفاسد دیگرشان، آثار دیگری داشته باشند، ربطی به «سحر بودن» ندارد.
٤. پس باید بتوانیم از راهی که بقیه «وضع کلمات» را در می یابیم معنی این واژه را هم معلوم کنیم.

١. المكاسب، ج ١، ص ١٨٣.

۵. سحر بین دو معنی مردد است، یکی معنای اعم و یکی معنای اخص
۶. معنای اخص: «یک باطل که حقیقت ندارد را به صورت امر حقیقی ایجاد کردن، به گونه ای که چنین به ذهن آورده شود که این یک امر خارق العاده است، و این ایجاد کردن از راه مقدمات و وسائل و اسباب پنهانی باشد که برای نوع مردم شناخته شده نیست و برای ایشان مسبوق به سابقه نیست»
۷. و لذا شعبده هم از انواع سحر است (اگرچه معنای خاص خود را هم دارد)
۸. معنای اعم: «ایجاد یک کار خارق العاده از راه مقدمات و وسائل و اسباب پنهانی که برای نوع مردم شناخته شده نیست و برای ایشان مسبوق به سابقه نیست و آن را اذهان نوع مردم نمی شناسد و سبب آن را هم نمی شناسد اذهان مردم با آن و سبب آن انس و الفت ندارد.»
۹. اعم بودن این تعریف به آن است که در این تعریف: «چه آنچه ایجاد می شود یک واقعیت تکوینی باشد یا امری دروغین باشد که به صورت حقیقت بروز کرده است
۱۰. [ما می گوئیم: تعریف اول فقط «دروغین» را شامل می شد و تعریف دوم هم تغییرات حقیقی و هم تغییرات دروغین را شامل می شود.]
۱۱. معنی اول، قدر متیقن از سحر است و همین هم به اذهان متبادر است
۱۲. ولی معلوم نیست که این تبادر از حاق لفظ باشد
۱۳. و لذا اطراد، صحت حمل بر هر دو قسم (دروغین و حقیقی) و عدم صحت سلب از هر دو قسم، ثابت می کند که معنای اعم، موضوع له سحر است

مرحوم کاشف الغطا می نویسد:

«هرچه از امور عجیب و غریب نباشد و مبتنی بر اخفاء سبب و استعمال حيله های مختلف نباشد، سحر نیست و به همین جهت استشفاء به دعا، استشفاء از راه لمس بدن صالحان، استشفاء به تربت حسینی، برآورده شدن حاجات از راه ادعیه و مناجات و تهجد و هم چنین حل مشکلات از راه دعا و توسل و توکل و قرائت قرآن و یا خواندن اسماء الهی و ... سحر نیست»



ایشان همچنین استفاده از خواص ادویه و یا حتی استفاده از خواص سنگ هایی که فوایدشان مشهور است را سحر نمی داند و ایضاً اگر مومنی بتواند خود را از علائق دنیایی بپیراید و ریاضت های شرعی داشته باشد، دارای قوه حدس قوی می شود و دارای کرامت می گردد و این سحر نیست.^۱ آنچه از ایشان خواندیم با جمع بندی مطرح شده سازگار است چراکه هیچ یک از این امور جامع این ۳ صفت نیستند.

در برخی (استفاده از خواص ادویه)، علّیت این ها غیر عادی نیست.

ما می گوئیم:

۱. از ماحصل آنچه خواندیم می توانیم چنین نتیجه بگیریم

هر معلولی از یک علتی سرچشمه می گیرد

(۱) اگر در نگاه عرف، این معلول، معلول آن علت است، این سحر نیست.

(۲) ولی اگر این معلول را عرف، معلول آن علت نمی داند (سببیت بین آنها را نمی پذیرد) در این صورت،

اگر فاعل این عمل، مدعی هیچ کار عجیب و غریب نیست بلکه مدعی دانش و یک قاعده علمی

ناشناخته است (مثل کسی که اولین بار رادیو را کشف کرده است که در آمدن صدا از جعبه برای مردم

در آن موقع یک سببیت پذیرفته شده ندارد و هم چنین کسیکه اثری را به سنگی یا دارویی نسبت می

دهد.) سحر نیست.

(۳) ولی اگر فاعل مدعی کاری عجیب است:

(۴) در این صورت اگر آن را به خواست خدا و طرق شرعی و دعا و ادعیه مأثوره انتساب می دهد: سحر

نیست و کرامت است.

(۵) ولی اگر آن را به خواست خدا نسبت نمی دهد:

(۶) اگر با تصرف در حواس ظاهره است، شعبده است

(۷) و اگر با تصرف در حواس باطنه یا تصرف در عالم عین است، سحر است.

۱. انوار الفقاه، ج ۵، ص ۸۴.